## **حیاء منفی**

**قال الله تبارک و تعالی «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ» (**توبه: 119**)**

ایجاد انگیزه

بحث در صفت الهی و خلق و خوی اولیا و انبیای الهی یعنی حیاء است. حیاء از ارزش­هایی است که امام صادق (علیه­السلام) فرمود خداوند انبیاء را به ده صفت و ده ویژگی آراسته، یعنی پیامبر این ویژگی­های ده­گانه را دارند و آن چیزی که در این ده صفت قابل توجه است این است که، «رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ»؛ رأس این ده ویژگی حیاست

و آن ده ویژگی عبارتند از: «صِدْقُ الْبَأْسِ وَ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَ صِلَةُ الرَّحِمِ وَ إِقْرَاءُ الضَّيْفِ وَ إِطْعَامُ السَّائِلِ وَ الْمُكَافَاةُ عَلَى الصَّنَائِعِ وَ التَّذَمُّمُ لِلْجَارِ وَ التَّذَمُّمُ لِلصَّاحِبِ وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ» و آن ده ویژگی: صبر است، پیامبران باید صبور باشند والا نمی­توانند با امت­هایشان به سر ببرند و یا با مخالفین برخورد کنند. سخاوت است، پیامبران باید دست گشاده باشند. شجاعت است، باید در مقابل دشمن در جنگ­ها و مبارزات و دفاع از حق شجاع باشند. شکر و سپاس است. ورع و قناعت است. گاهی در فقر حساس­ترین شرایط را فراهم می­کنند نبی باید قناعت و ورع داشته باشد. نبی باید در گفتارش صادق باشد، «صِدْقُ اللِّسَانِ»؛ گفتارش باید درست و صحیح باشد. «أَدَاءُ الْأَمَانَةِ»؛ پیامبران امانت دارند، امین الهی هستند، قرآن هم تأکید دارد، اما آن چیزی که مهم است و در رأس اینهاست حیاست، (کافی، ج 2، ص 55؛ مستدرک، ج 11، ص 190؛ بحارالانوار، ج 66، ص 372) ببینید اهمیت حیاء چقدر است که در ویژگی­های انبیاء در رأس همه­ی آن­ها واقع شده است. در روایت داریم که پیامبر فرمود: فردای قیامت گروهی باسرعت به طرف بهشت می­آیند، تعبیر حدیث این است: «فَيَطِيرُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ إِلَى الْجِنَانِ يَسْرَحُونَ فِيهَا»؛ پرواز می­کنند، یعنی آنقدر سریع جلوی بهشت می­آیند که اصلاً زمان محشر را درک نمی­کنند، جلوی بهشت از این­ها سؤال می­شود: «هَلْ رَأَيْتُمُ الْحِسَابَ، هَلْ رَأَيْتُمْ جَهَنَّمَ» این که در قرآن می­فرماید همه­ی انسان­ها میزان دارند، حساب دارند، صراط دارند «فَيَقُولُونَ مَا رَأَيْنَا»؛ می­گویند ما این­ها را ندیدیم. مسلّم است که دیده­اند، مثل کسی که با هواپیما از تهران سوار شود و در مشهد پیاده شود، به او بگویند شهرها را در راه دیدید؟ می­گوید: خیر، با این که از روی شهرها رد شده اما ندیده، چون آنقدر سرعت زیاد بوده که توجه به بیابان و صحرا نداشته. مسلّم است که عبور بهشت از صراط است، منتها کسی که با پرواز مسیری را می­رود از همه­ی بیابان­ها، کوه­ها و شهرها عبور می­کند اما چون سرعتش آن­قدر زیاد است متوجه نمی­شود. می­گویند شما که هستید که با این سرعت سبقت گرفته­اید و آمده­اید مقابل بهشت. می­گویند: ما در دنیا دو ویژگی داشتیم؛ اول این­که: «إِذَا خَلَوْنَا نَسْتَحِي أَنْ نَعْصِيَهُ»؛ ما حیاء داشتیم حتی در خلوت گناه کنیم، «خَلَوْنَا» یعنی خلوت، در تنهایی، وقتی تنها خودمان بودیم و خودمان و هیچ کس نبود، از روی حیاء گناه نکردیم و دوم: «نَرْضَى بِالْيَسِيرِ مِمَّا قُسِّمَ لَنَا»؛ ما به تقدیرالهی راضی بودیم و شکوه نکردیم، اگر فقدان بود، اگر سلامت بود، اگر بیماری بود، اگر اندک بود، اگر فزونی بود، «نَرْضَى بِالْيَسِيرِ»، ما به سادگی رضایت داشتیم (بحارالانوار، ج 100، ص 25، مجموعه ورام، ج 1، ص 230؛ مسکن الفؤاد، ص 84) چقدر این صفت ارزشمند است که در رأس صفات انبیا قرار می­گیرد و عامل طیران و سرعت گرفتن به سوی بهشت می­شود و اتفاقاً کاهش آن هم بدترین نقیصه است.

### آفات علماء

در روایت داریم امام صادق (علیه­السلام) فرمود آفت علما هشت چیز است. برای یک عالم دینی یک فقیه دینی و دانشمندی که می­خواهد یک جامعه را اداره کند هشت چیز آفت است، «آفَةُ الْعُلَمَاءِ ثَمَانِيَةُ» و بعد شمرد: «الطَّمَعُ وَ الْبُخْلُ» یکی یکی شمردند، «حُبُّ الْمَدْحِ» -­حالا نمی­خواهم وارد روایت بشوم- عالمی که دوست دارد از او تعریف کنند، عالمی که به علمش عمل نکند، عالمی که طمع دارد، شمرد تا این که فرمود: «قِلَّةُ الْحَيَاءِ مِنَ اللَّهِ»؛ بی­حیایی، کاهش حیا، رعایت نکردن حریم­ها در جامعه­ی اسلامی.[[1]](#footnote-1)( بحارالانوار، ج 2، ص 52؛ مصباح الشریعه، ص 20) ببینید که اهمیت حیاء چقدر زیاد است! زمانی اباذر غفاری آن یار صادق و حق­گوی پیامبر نزد آن حضرت آمد، حضرت نصایحی به او کردند ، مرحوم مجلسی یک کتاب مستقل در شرح نصایح پیامبر به اباذر دارد، از جمله­ی مطالب که خیلی هم جالب است­ - نبی مکرم اسلام (صلی­الله­علیه­وآله) فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَ تُحِبُّ أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ»؛ می­خواهی به بهشت بروی؟ - چه کسی از بهشت رفتن بدش می­آید؟ کدام عاقل جهنم را دوست دارد؟ کدام عاقل از نعمت گریزان است؟ - اباذر عرض کرد «نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي‏ وأُمِّي»؛ پدر و مادرم به قربانت! چه کسی از بهشت بدش می­آید؟ - ادب را ببینید پدرم به قربانت! مادرم به فدایت- فرمود: پس سه کار را انجام بده تا من بهشت را برایت تضمین کنم، 1- «فَاقْصُرِ الْأَمَلَ»، اباذر! آرزوی طولانی نداشته باش. می­سازم، می­گیرم، ماشین عوض می­کنم، اگر این وام را بگیرم بالای خانه­ام را می­سازم، اگر آن وام را بگیرم پایین خانه­ را تعمیر می­کنم. هر چه داری استفاده کن و هر چه داری خرج کن؛ اما در زندگی­ات أمل و آرزوی طولانی نداشته باش، البته اگر آرزو نباشد انسان ضربه می­خورد؛ مادر بچه­اش را شیر نمی­دهد، کشاورز زمین را کشت نمی­کند، محصل درس نمی­خواند، نفرمود آرزو نداشته باش بلکه فرمود: «فَاقصُرِ»؛ کوتاهش کن، آرزویی که به عمرت بخورد، هشتاد سالت است، آرزویی که تو داری صد و شصت سال عمر می­خواهد، با این عمرها نمی­شود. فیش حقوقی­ات معلوم است، حکم کارگزینی­ات معلوم است، با این آرزوهایی که تو داری این فیش جواب نمی­دهد. در این صورت دائم احساس کمبود می­کنی، دائم احساس ضعف و عقب ماندگی می­کنی، فرمود سقف آرزوهایت را پایین بیاور، نمی­گوید حذفش کن، می­گوید کوتاهش کن، 2- «وَ اجْعَلِ الْمَوْتَ نُصْبَ عَيْنِكَ»، مرگ را پیش رو داشته باش، هرشب به آن فکر کن که اگر امشب خوابیدم و صبح پا نشدم، اگر این ماه رمضان آخر عمر من باشد، چه می­شود؟ اگر امسال، آخرین سال عمر من باشد چه می­کنم؟ به یاد مرگ باش. خود پیغمبر فرمود: هر که زیاد یاد مرگ کند با شهیدان محشور می­شود. شخصی آمد و گفت: یا رسول­الله، «هَلْ يُحْشَرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ أَحَدٌ»؛ ما که جبهه نبودیم یا جبهه بودیم و شهید نشدیم آیا می­شود با شهیدان محشور شویم؟ «قَالَ نَعَمْ مَنْ يَذْكُرُ الْمَوْتَ بَيْنَ الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ عِشْرِينَ مَرَّةً»؛ فرمود: بله! اگر کسی زیاد یاد مرگ بنماید با شهیدان محشور می­شود. (مستدرک، ج 2، ص 104؛ مجموعه ورام، ج 1، ص 268) اباذر! آمال و آرزوهایت را کوتاه کن، اباذر! مرگ را «نُصْبَ عَيْنِكَ» نصب العین خود قرار بده. مورد سوم که مورد بحث ما است فرمود: «وَ اسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» (وسائل الشیعه، ج 1، ص 304؛ مستدرک، ج 8، ص 463؛ بحارالانوار، ج 77، ص 182)؛ از خدا حیاء کن. اگر این سه چیز در زندگی تو بود من پیامبر به تو بهشت را وعده می­دهم و برایت تضمین می­کنم. ببینید روایات ما چقدر نورانی است! «كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمُ التَّقْوَى‏» (الفقیه، ج 2، ص 615؛ التهذیب، ج 6، ص 99؛ مستدرک، ج 10، ص 423) به غیر از روایت و آیه چیزی نمی­گوییم چرا؟ خود امام صادق (علیه­السلام) فرمود درست نیست از راه­های نادرست یا از راه­های غیررسمی و معمول، مردم را به سمت ما جذب کنید، راه جذب مردم به ما اهل بیت را خودمان یادتان می­دهیم، شما کلام ما را برای مردم نقل کنید مردم به سمت ما جذب می­شوند. همچنین امام صادق (علیه­السلام) فرمود: سخنان ما را نقل کنید، مردم ما را دوست می­دارند، ولو غیرمسلمان باشند به سوی ما جذب می­شوند، حیاء چقدر صفت با ارزشی است!

 رسول گرامی اسلام درباره­ی حضرت موسی بن عمران که پیامبر اولوالعزم الهی است، فرمود: - داستانش در سوره­ی کهف آمده و طبق روایات موسی شاگردی خضر را کرد، به این صورت که موسی دنبال جناب خضر راه افتاد و قول داد که هر کاری که جناب خضر می­کند، اعتراض نکند اما نتوانست. جناب خضر، کشتی را سوراخ کرد گفت: این چه کاری است که می­کنی؟ گفت: صبر کن. دیوار را اصلاح کرد، اعتراض کرد. گفت: صبر کن. آن شخص را به قتل رساند. خلاصه سه جریان بین موسی و خضر پیش آمد که در مورد سومی وقتی موسی اعتراض کرد، خضر گفت که دیگر نمی شود، به تو گفتم که اگر اعتراض کنی از تو جدا می شوم «هذا فِراقُ بَيْني‏ وَ بَيْنِكَ» (کهف: 78)؛ اما برای تو توضیح می­دهم آن سه کار را برای چه انجام دادم؛ ولی قبل از این که سومین حادثه پیش بیاید گفتم اگر صبر نکنی کلاس درس را تعطیل می­کنم و حضرت موسی هم قبول کرد، (تفسیر نمونه، ج 12، ص 498) - پیغمبر اکرم فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ أَخِي مُوسَى‏»؛ خدا برادرم موسی را رحمت کند، «اسْتَحْيَا فَقَالَ ذَلِك‏»؛ وقتی مرتبه­ی سوم خضر به او گفت که اگر اعتراض کنی درس را تعطیل می­کنم حیاء کرد، والا می­توانست بگوید یک بار دیگر، دوبار دیگر، چون می­دانید که اگر کسی وعده بدهد باید انجامش دهد؛ اگر کسی به بچه­اش گفت یک چیزی می­خرم باید بخرد، تخلف از وعده ممنوع است؛ اما تخلف وعید عیب ندارد، اگر به بچه گفتی تو را می­زنم و او را نزدی عیب ندارد. اگر خدا گفته کسی را که غیبت کرده عذاب می­کنم و زبانش را دراز می­کنم، اما روز قیامت گفت از این گذشتم، تخلف وعید عیب ندارد. درست است که خضر وعید داد و گفت اگر بار دیگر اعتراض کنی کلاس درس را تعطیل می­کنم ولی اگر موسی می­خواست خضر از حرفش برمی­گشت، پیغمبر اکرم فرمود: موسی به خاطر حیائش از خضر نخواست و محروم شد، والا می­توانست تقاضا کند و درس ادامه پیدا کند. بعد رسول خدا فرمود: «لَوْ لَبِثَ مَعَ صَاحِبِهِ لَأَبْصَرَ أَعْجَبَ الْأَعَاجِيبِ»؛ اگر این کلاس ادامه پیدا کرده بود موسی خیلی چیزهای شگفت و عجیب را یاد گرفته بود، اما «رَحِمَ اللَّهُ أَخِي مُوسَى» خدا برادرم موسی را رحمت کند که فرمود «اسْتَحْيَا فَقَالَ ذَلِك»؛ شرم کرد «فَقَالَ ذَلِك»؛ پس این حرف را زد. (بحارالانوار، ج 13، ص 284) این اهمیت حیاء در زندگی ماست که روایاتش را بیان شد ، اما این مقدمه بود بحث این است که حیاء یک ارزش است، حیاء خوب است؛ اما وقتی از حد بگذرد خیر. هرچیزی حد دارد، عبادت حد دارد، نماز حد دارد، انفاق حد دارد، امام عسگری (علیه­السلام) فرمود: «وَ اعْلَمْ أَنَّ لِلْحَيَاءِ مِقْدَاراً»؛ بدان حیاء حد و مرز دارد، در بعضی جاها انسان نباید حیاء داشته باشد، در یک جاهایی حیاء به انسان ضربه می­زند و انسان را محروم می­کند، فرمود: «أَنَّ لِلْحَيَاءِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَرَفٌ» (بحارالانوار، ج 90، ص 372؛ عدةالداعی، ص 136؛ آیین بندگی و نیایش، ص 233)؛ حیاء حد دارد از حدش بگذرد می­شود اسراف.

متن و محتوا

### اقسام حیاء منفی

بحث درباره­ی حیاهای منفی است، سؤال: حیاء در چه جاهایی بد است؟

خداوند در قرآن می­گوید من حیاء نمی­کنم، خودش می­فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيي‏ أَنْ يَضْرِبَ مثلاً ما بَعُوضَة» (بقره: 26)؛ ای مردم، من در قرآن پشه را مثال می­زنم. قرآن از فیل سخن گفته، از پشه هم سخن گفته است، از شمس و قمر سخن فرموده از انجیر و زیتون هم سخن فرموده است، می­فرماید من خدا شرم نمی­کنم، حیا ندارم از این که پشه را مثال بزنم. چه اشکالی دارد می­خواهم از پشه برای مثال استفاده کنم، مخلوق من است می­خواهد پشه یا شتر یا فیل. لذا در قرآن هم از مورچه سخن گفته، هم از زنبور عسل و هم از شمس و قمر. لذا خداوند در قرآن می­گوید: «إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيي»؛ در یک مواردی حیاء بد است این موارد را در این بحث می­شمارم.

#### حیاء در مقابل رسم های غلط

حیاء از مبارزه با رسم­ها غلط و عادت­های خرافی. گاهی رسم غلط و سنت غلطی در جامعه جا می­افتد، آن­قدر جا می­افتد که مقدس می­شود، آن قدر جا می­افتد که تبدیل به عبادت می­شود و شکستن آن مشکل می­شود، آیا اینجا جای حیاست؟ خیر،

### داستان

عمربن عبدالعزیز در مقابل سب کنندگان علی (علیه­السلام) که حدود شصت سال سبّ امیرالمؤمنین را می­کردند، سنت را شکست. مردم آن­قدر به این موضوع عادت کرده بودند که شخصی پنج وعده بالای مَأذَنه می­رفت و بعد از اذان سبّ امیرالمؤمنین می­کرد. در مسیر شام به معاویه گفتند امروز در خطبه­های نماز جمعه یادت رفت سبّ کنی و ناسزا بگویی، گفت همین جا قضایش را انجام می­دهم، مسجدی بسازید به نام مسجد سبّ علی. دستور داد مسجدی به نام سبّ امیرالمؤمنین بسازند، شصت سال این گونه بود. حالا گاهی برادران اهل سنت می گویند لعن از کجا راه پیدا کرده است؟ سبّ از کجا آمده؟ اصلاً بنیان گذار سبّ و لعن معاویه است. آن­ها شروع کردند به سبّ امیرالمؤمنین (علیه­السلام) این طرف هم (شیعیان و بعضی از بزرگان و اهل بیت) موضع گرفتند. چرا این­قدر از فضائل اهل بیت در روایات صحبت شده؟ در جامعه­ی کبیره، زیارت امین الله، زیارت عاشورا؛ برای این که داشتند اهل بیت را از بین می­بردند، بیش از نیم قرن تا سال 99 هجری؛ یعنی یک قرن بعد از رحلت پیغمبر این موضوع سبّ ادامه داشت. حالا جناب عمربن عبدالعزیز آمده این سنت را بردارد، مگر می­گذارند! فریاد اعتراض مردم بلند شد، حتی بعضی­ها گفتند حاضریم حد بخوریم. گفت اگر سبّ کنید حد می­زنم، شلاق می­زنم، گفتند: حد می­خوریم ولی دست از سبّ برنمی­داریم. بعضی­ها به او نوشتند جناب عمربن­عبدالعزیز، یک سال دیگر به ما اجازه بده که سب کنیم منتها آن را کم می­کنیم از دو خطبه به یک خطبه می­رسانیم از پنج نماز به دو نماز می­رسانیم، آن را به تدریج کم می­کنیم تا سبّ ریشه کن کنیم. (جهاد با نفس، استاد مظاهری، ج 1-2، ص 11-12) اینجا حیاء نیاز نیست، اگر سنّت غلطی در یک جامعه­ای رواج دارد در مبارزه آن حیاء نکن اگر چه همه‌ی فامیل و همه افراد مخالفت کنند.

### زیدبن حارث و پدر مشرک

پیغمبر گرامی اسلام پسرخوانده­ای به نام زید دارد، به این داستان که در سوره­ی احزاب است دقت کنید. زید ابن حارث غلام حضرت خدیجه است، ایشان خدمت پیغمبر اکرم (صلی­الله­علیه­وآله) آمد، خیلی هم رسول خدا را دوست داشت، پدر او هم فکر کرده بود این بچه از بین­رفته؛ گم شده یا مرده؛ اما به پدر زید خبر دادند که بچه­ات زنده است و پیش پیغمبر است، او را در مکه و مدینه دیده­اند. خدمت رسول خدا آمد و گفت: من می­خواهم پسرم را ببرم. حضرت فرمود: آزاد است اگر می­خواهد بیاید. زید حاضر نشد برود و گفت پدر تو مشرکی، من پیش پدر مشرک نمی­آیم. من رسول الله را رها نمی­کنم. پدر زید گفت: اگر نیامدی دیگر بچه­ی من نیستی. گفت: اشکالی ندارد. پدر از این بچه قطع ولدیت کرد و رفت. رسول خدا فرمود: غصه نخور، خودم پدرت می­شوم. لذا زید پسر خوانده­ی پیامبر (صلی­الله­علیه­وآله) شد. (تفسیر نمونه، ج 17، ص 316) پسرخوانده، مثل بچه­ای است که از بهزیستی می­آورند و یا از فامیل می­گیرند. پسرخوانده، پسر انسان نیست و زن پسرخوانده هم محرم انسان نیست، به این نکته خیلی باید دقت کرد. الآن گاهی از عزیزان بچه­هایی را می­آورند و محرمیت ایجاد نمی­کنند، بچه بزرگ می­شود، پسر به مادر، به خانم خانه نامحرم است. دختر به پدرخوانده نامحرم است. این بچه نمی­تواند در ارثِ این پدر شریک باشد، اگر چه قانوناً اسم او در شناسنامه­اش است، اگر چه قانوناً شما او را بچه­ی رسمی خود کردی. قانون اجازه ارث به او می­دهد اما شرع اجازه نمی­دهد، تمام ارث متعلق به فرزندی است که از شما متولد شده و بچه­ی شماست. چون این بچه فرزند شما نیست، مگر این که تا زمانی که در قید حیات هستی به او ببخشی و مقیّدش کنی. چنانچه کسی که بچه خوانده می­آورد به یک شکلی محرمیت ایجاد نکند، دیگر نمی­تواند محرم شود؛ و همین­طور اگر خدا به او فرزندی داد، پسرخوانده در ارث شرعاً شریک نمی­شود و زن او هم محرم نمی­شود؛ و اگر محرمیت دیگری نخوانده باشد محرم و عروس او نیست.

### برخورد قرآن با سنتی غلط

عرب­ها این طور نمی­گفتند، می­گفتند هر که پسرخوانده باشد زن او نیز عروس و محرم انسان است. پیغمبر گرامی اسلام حجت است، دختر پسر عمه­اش زینب را به زید داد. زن و شوهر با هم اختلاف پیدا کردند و با هم نساختند. زید زینب را طلاق داد، این داستان هم در سوره­ی احزاب آمده و اتفاقاً اسم زید به خاطر همین جریان در قرآن آمده است، قرآن کریم می­فرماید: «فَلَمَّا قَضى‏ زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها لِكَيْ لا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ حَرَجٌ» (احزاب: 37)؛ پیغمبر، تو با این زینب ازدواج کن. زینبی که طلاق گرفته و زن پسر خوانده­ی پیغمبر است. بیشتر ازدواج­های پیغمبر از روی مصلحت بوده است. والّا رسول خدا بیست و پنج سال با تنها همسرش خدیجه زندگی کرد. با فرض این که خدیجه از او بزرگتر بود و عنفوان جوانی­اش بود، از بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی با خدیجه کبری زندگی کرد. ازدواج­های پیامبر بعد از پنجاه سالگی به خاطر مصالحی است که یکی از آن­ها همین است، خدا این ازدواج را قرار داد. لذا زینب به زن­های دیگر پیغمبر می گفت من از شما بالاترم؛ چرا که شماها را پیغمبر عقد کرده و مرا خدا به عقد پیغمبر درآورده است، (تفسیر نمونه، ج 17، ص 322) چون خود خدا در قرآن می­گوید: «زَوَّجْناكَها»، او را ما به ازدواج تو درآوردیم تا این سنت غلط بشکند؛ و مردم بدانند زن پسرخوانده عروس و محرم نیست. برای پیغمبر حرف درآوردند، در کتاب­ها داستان­های عجیب و غریب نوشتند و این جریان را تبدیل به یک جریان عشقی کردند. متأسفانه مستشقرین حول این جریان حرف­های بی­ربط زیاد زده­اند، درست است کسی که در آن جوّ با زن پسرخوانده­اش ازدواج می­کند، حرف زیادی پشت سرش است؛ ولی اینجا برای شکستن سنت غلط جای حیاء نیست. اعراب می­گفتند پسر دختر، پسر انسان نیست. نوه، نوه­ی پسری است؛ «بَنوا ابنائِنا ابنائُنا» این شعری بود در صدر اسلام که بین اعراب معروف بود. می­گفتند «بَنوا ابنائِنا» یعنی پسرِ پسر «أبنائُنا»؛ پسر ماست، اما پسر دختر، پسر ما نیست. آیه نازل شد، فرمود: «حسن و حسین أبنائَنا» (تفسیر نمونه، ج 2، ص 582)؛ پسرهای پیغمبرند. حسن و حسین از نسل زهرای مرضیه هستند. لذا موسی بن جعفر (علیه­السلام) وقتی هارون­الرشید اعتراض کرد که چرا به شما می­گویند: السلام علیک یابن رسول­الله؟ شما که پسر پیغمبر نیستید، شما پسر ابوطالب هستید، وجود مقدس امام کاظم (علیه­السلام) فرمود: به دلیل آیه­ی مباهله، «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ» (آل عمران: 61). در این آیه­ی شریفه، قرآن کریم می­فرماید: حسن و حسین ابناء پیغمبرند. لذا در جنگ صفین امیرالمؤمنین گاهی محمد حنفیه را بیشتر از حسنین جلو می­فرستاد. کسی اعتراض کرد که این­ها پسرهای شما هستند. فرمود: «محمد حنفیه ابنی و هُما ابنا رسول الله»؛ این ها پسرهای پیغمبرند، من وظیفه دارم مواظب اینها باشم، من امانت دارم، اما این پسر خودم است. به این تعبیر دقت کنید حسنین هم پسر امیرالمؤمنین هستند. محمد حنفیه هم پسر اوست؛ اما این تعبیر پسرِ پسر، پسر انسان است، این حرف­ها معنی ندارد. من امروز در حالات امام رضوان الله تعالی علیه می­خواندم یکی از فرزندانشان می­گفت: من رفتم خدمت ایشان به امام عرض کردم دعا کنید اولاددار شوم. می­گوید امام سه مرتبه فرمود: دعا می­کنم دختردار شوی. گفتم: آقا فرق نمی­کند. گفت: چرا آقا! دختر اولاد است، دختر اولاد است، سه مرتبه این جمله را امام فرمودند. در خاطراتی که از ایشان چاپ شده این مطلب را ببینید می­فرمایند: دختر اولاد است. در جوّی که کسی حاضر نبود اصلاً مقامی برای دختر قائل شود، پیامبر دست فاطمه را می­بوسید، این حیاء ندارد. پیغمبر پیشانی فاطمه را می­بوسید. پیغمبر در حضور یک نفر فرزندش را بوسید، او گفت: یا رسول الله! من هفده فرزند دارم تا حالا یکی از آن ها را نبوسیده­ام، پیغمبر گفت: خیلی بی­رحمی، «وَ مَنْ لَا يَرْحَمْ لَا يُرْحَم‏» (بحارالانوار، ج 43، ص 282؛ المناقب، ج 3، ص 384؛ العمدة، ص 401). می­خواهم این مطلب را بیان کنم که شکستن سنت­های غلط و سنت­های باطل در جامعه حیاء ندارد و حیاء نمی­خواهد. من چند مثال ساده از جامعه­ی خودمان بزنم. در جامعه فراوان می­بینیم که می­گویند تا دختر بزرگ ازدواج نکند، دختر کوچک­تر را شوهر نمی­دهم. چرا؟ براساس کدام آیه و کدام حدیث؟ حالا این دختر کوچک­تر خواستگار دارد، زمینه­اش فراهم است، اما برای خواهر بزرگ­تر فراهم نیست. دختر کوچک­تر را شوهر بده. یا می­گویند دو پسر از یک خانه دو دختر را نمی­توانند بگیرند، دو برادر نباید باهم باجناق باشند. چه کسی گفته اشکال دارد؟ یا می­گویند اگر سدّ این مقدار مهریه را بشکنیم بین فامیل رسوا می­شویم. مگر رسوایی به شکستن سدّ مهریه است؟ یا می­گویند اگر در تالار عروسی نگیریم انگشت نما می­شویم. اگر جهازمان مثل دختر عمویمان نباشد مردم حرف می­زنند. این­ها حیاء ندارد، با خرافات و با سنت غلط، مبارزه کردن حیاء ندارد. یک حدیث نورانی از وجود مقدس امام سجاد (علیه­السلام) : این حدیث بسیار زیبا و کارگشاست، فرمود: «الْمُؤْمِنُ َ لَا يَفْعَلُ شَيْئاً مِنَ الْحَقِّ رِيَاءً»؛ مؤمن کاری را از روی ریا انجام نمی­دهد، «وَ لَا يَتْرُكُهُ حَيَاءً» (کافی، ج 2، ص 111؛ مستدرک، ج 1، ص 109؛ بحارالانوار، ج 64، ص 291)؛ و آن را از روی حیاء ترک نمی­کند. شخصی که در خانه اهل نماز شب است وقتی به مسافرت می­رود، در مسافرت نماز شب نمی خواند، می­گوید ریا می­شود. می­فرماید: نه آقا! حیاء نکن، بلند شو نماز شبت را بخوان. یا شخصی متدین و مؤمن است در اتوبوس نشسته و صدای موسیقی ماشین هم بلند است، می­گوید اگر بلند شوم بروم زشت است، مردم حرف می­زنند. نه! مبارزه با موسیقی در اتوبوس حیاء نمی­خواهد، بلند شو و در مقابل راننده بایست. یا وقتی راننده­ی اتوبوس برای نماز نگه نداشت، می گوید اگر من بگویم آقا نگه­دار، انگشت نما می­شوم. اصلا اگر قطاری نمی­ایستد، ترمز دستی­اش را بکش، با آن ماشینی که نمی­ایستد برخورد کن. بله، اگر وسیله­ی شخصی است نمی­توانی کاری کنی، باید پیاده شوی؛ اما اتوبوس و قطار و وسیله­ی عمومی وظیفه دارد که بایستد. این حیاء ندارد. متأسفانه الآن بخشی از ترک امر به معروف و ترک نهی از منکرها و ترک تذکرها به واسطه­ی همین مسأله­ی حیاء غلط است. مبارزه با موسیقی، مبارزه با سنت­های غلط، مبارزه با حرام حیاء ندارد. مقابل خرافات باید ایستاد. الآن این خرافاتی که انسان در گوشه­ی کتاب­های حرم می بیند. شخصی خواب دید که اگر این کار را انجام بدهید مثلاً چنین و چنان می­شود، اگر ده بار ننویسی خبر بد به تو می­رسد، این حرام است، شرعاً جایز نیست. می­نویسند یکی از آقایون و علما یک شب خواب دید که فردا اولین موجودی که وارد مسجد می­شود او را تحویل بگیر و احترامش کن فردایش به مسجد رفت و اتفاقاً سگی وارد شد گفت این خواب چه معنایی دارد؟ چه کسی را تحویل بگیرم؟ سگ که نجس است نمی­شود او را به مسجد راه داد، گوش سگ را گرفت و از مسجد بیرون کرد و گفت در خواب هرچه گفتند، بگویند. شب دوم خواب دید گفتند فلانی مگر ما به تو چه گفتیم؟ گفت اگر صد بار هم بگویید خلاف شرع انجام نمی دهم و دوباره این سگ را از مسجد بیرون می­اندازم. اگر خود رسول­الله هم به خوابم بیاید و بگوید سگ را به مسجد راه بده، راه نمی­دهم، چون که خواب حجت شرعی نیست، خواب پیام آور تکلیفی نیست، خواب بشارت و پیام دارد اما تکلیف شرعی نمی­آورد. یکی ازمواردی که الآن باید در جامعه با خرافات و سنت­های غلط مبارزه کرد، سنت­های نادرستی است که در ازدواج و در رفت و آمدها است.

#### حیاء در احترام تحویل گرفتن

مورد دومی که حیاء در مورد آن بد است حیاء در احترام و تحویل گرفتن بزرگ­تر، پدر، مادر، معلم و میهمان است. حدیثی از امیر بیان، علی ابن ابی طالب (علیه­السلام)، شهید رمضان بگویم، آن حضرت فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يُسْتَحْيَا مِنْهُنَّ»؛ مردم! سه جا حیاء نکنید و خجالت نکشید. آن سه مورد کجاست؟ «خِدْمَةُ الرَّجُلِ ضَيْفَهُ»؛ 1- تحویل گرفتن مهمان. وقتی مهمان به خانه­ات آمد تکریمش کن، اگر چه شما یک پزشک هستی، آیت­الله هستی، تیمسار هستی؛ و اگر چه شما بالاترین شخصیت هستی و مهمان کارگر توست، مهمان سرباز توست، مهمان بیمار توست. امیرالمؤمنین شخصاً بلند شد و ظرف آب را جلوی مهمان گرفت و فرمود دستت را بشوی. گفت: آقا، شما خلیفه­ای، من یک فرد عادی­ام. فرمود: من صاحبخانه­ام و تو میهمانی. میهمان، میهمان است و صاحبخانه، صاحبخانه است. اگرچه صاحبخانه از نظر نظامی بالاترین درجه باشد، از نظر علمی بالاترین درجه باشد، یا از نظر شغلی عالی­ترین درجه باشد. لذا شما فرهنگ اهل بیت را ببینید که چگونه به استقبال می­رفتند، چگونه به بدرقه می­رفتند و چگونه با میهمان برخورد داشتند؟ 2- «وَ قِيَامُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ لِأَبِيهِ وَ مُعَلِّمِهِ»؛ فرمود جلوی پای پدرت بلند شو، خجالت نکش. جلوی پای معلمت بلند شو خجالت نکش. به پدر و مادرت احترام کن و خجالت نکش. ابراهیم پیامبر علی نَبِیِّنا و آله و علیه السلام به دیدن پسرش اسماعیل آمد، همسرش گفت: اسماعیل نیست به صحرا رفته است، گفت من کار دارم نمی­توانم بایستم، به او سلام برسان، خداحافظی کرد و رفت. اسماعیل از راه رسید، پرسید: پدرم کجاست؟ همسرش گفت: رفت. اسماعیل گفت کجا نشسته بود؟ گفت: اینجا. خم شد جای نشستن پدرش را بوسید. گفت حالا که پدرم نیست جایی را که پدرم نشسته من می­بوسم، این قدر در اسلام تأکید شده است. پیغمبر گرامی اسلام تمام قد مقابل مادر رضاعی­اش بلند می­شد، عبا زیرپایش پهن می­کرد. در حالات بعضی از مراجع بزرگ و بعضی از علما آورده اند که یک بار جلوی پدر و مادرشان پا دراز نکرده­اند، اما اکنون پسر جوان مقابل پدرش سیگار می­کشد، سرش فریاد می­زند. آقایی گفت: پسرم در گوش من سیلی زده است، حال این پسر می­خواهد عاقبت به خیر شود و پیشرفت کند؟! این پسر می­خواهد دنیا به وفق مرادش بچرخد؟! به خاطر همین بی­احترامی عمرش کوتاه می­شود و برکت از زندگی­اش سلب می­شود. امیرالمؤمنین فرمود: سه جا حیاء نداشته باشید. 1- در اکرام مهمان، 2- بلند شدن در مقابل پدر و معلم. یک روایت است که باید تابلو شود و در مرکز خانه­های ما نصب شود. مگر قرآن نمی­گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ» (حجرات: 13)، امام صادق (علیه­السلام) فرمود: گرامی­ترین شما نزد خدا کسی است که زن و بچه­اش را بیشتر تحویل بگیرد، به همسرش احترام بگذارد. همسر شما نوکر و کنیز شما که نیست، او برای خودش کسی بوده، در خانه­ای بزرگ شده، پدر دارد، برادر دارد. کنیز که استخدام نکردی! به این حدیث با دقت گوش کنید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ أَشَدُّكُمْ إِکْرَاماً لِحَلَائِلِهِمْ» (الفقیه، ج 3، ص 506؛ التهذیب، ج 8، ص 141) همسر امام می­گوید شصت سال با امام زندگی کردم یک بار نفرمود یک لیوان آب به دست من بده، یک بار تا وقتی من سر سفره ننشستم غذا نخورد، فرمود: خانم بیاید بعد غذا می­خوریم. همسر شهید مطهری می­گوید در مسافرت اصفهان بودیم، نیمه شب از اصفهان برگشتم، دیدم شهید مطهری جلوی خانه را جارو زده، آب پاشیده، غذا را گرم کرده، سماور را روشن کرده و بیدار نشسته تا من از سفر بیایم، ما چه می­کنیم؟ اینها سیره­ی بزرگان ماست. خود پیغمبر گرامی اسلام، بارها از خدیجه کبری یاد می­کرد، تکریم و تجلیل می­کرد. امیرالمؤمنین آن چنان در مرگ زهرای مرضیه می­سوخت که می فرمود: کاش مرگ، علی را بگیرد و درد فاطمه را تحمل نکند. حتی به شوخی این حرف­ها را در خانه نزنید، به شوخی نیز به مرگ خانمت راضی نشو، به شوخی از زن دوم حرف نزن، به شوخی از ازدواج موقت حرف نزن، این حرف ها محبت و دوستی را می­برد. در این زمینه مزاح هم نکن، مزاحش هم خوب نیست. بگذارید زندگی­ها گرم بماند، کانون­ها حساب شده بماند.

#### حیاء در طلب حق

مورد سوم که امیرمؤمنان (علیه­السلام) فرمود حیاء نکنید طلب حق است، «وَ طَلَبُ الْحَقِّ وَ إِنْ قَلَّ» (مستدرک، ج 16، ص 260؛ غررالحکم، ح 978)، با حیاء در حق گویی، اگر چه کلام حق کم و اندک باشد، نباید حیاء کرد.

#### حیاء در کسب علم

در کسب علم نباید حیاء کرد.

#### حیاء در اظهار نادانی

در اظهار نادانی نباید حیاء کرد.

#### حیاء در حاجت خواستن از خدا

در حاجت خواستن از خدا نباید حیاء کرد. موانع حیاء فراوان است.

 خدایا، به عظمت این ماه قسمت می­دهیم این صفت الهی، این صفت نبوی و این خلق و خوی انبیا را به همه‌ی ما عنایت بفرما.

گریز و روضه

**بسته برهرتارموي تو نجات**
**تشنه‌ي لب‌هاي تو آب حيات**

**كودكي ، اما به معنا پير عشق**
**روي دستان پدر ، تفسيرِ عشق**

تلخ‌ترين لحظات تاريخ وسند مظلومیت سیدالشهدا شهادت طفل رضیع است شش ماهه ابی عبدالله باب الحوائج ؛ تمامي ياران و اصحاب امام حسين(ع) به ميدان رفته و كشته شداند . در اردوگاه حق تنها دو مرد باقي مانده بود: اباعبدالله الحسين(ع) و امام سجاد(ع) كه آن روز به اراده الهي بيمار بود تا زنده بماند و رهبري امت را پس از امام حسين(ع) به دست بگيرد.

امام(ع) چون خويشتن را تنها و بي ياور ديد آخرين حجت را بر مردم تمام كرد و بانگ برآورد: «هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد يخاف الله فينا؟ هل من مغيث يرجو الله باغاثتنا؟ هل من معين يرجو ما عندالله في اعانتنا؟» يعني: «آيا مدافعی هست كه از حريم رسول خدا دفاع كند؟ آيا يكتاپرستي هست كه از خدا بترسد و ما را ياري دهد؟ آيا فريادرسي هست كه به خاطر خدا ما را ياري رساند؟ آيا كسي هست كه به خاطر روضه و رضوان الهي به نصرت ما بشتابد؟».

صداي اين كمك‏خواهي امام كه به خيمه‌ها رسيد و بانوان فهمیدن كه حسين ديگر ياوري ندارد، صدايشان به شيون و گريه بلند شد. امام به سوي خيمه‌ها رفت، شايد كه بانوان با ديدن او اندكي آرام گيرند؛ كه ناگاه صداي فرزند شش ماهه‌اش «عبدالله بن الحسين» ـ كه به علي اصغر معروف بود ـ را شنيد كه از شدت تشنگي مي‌گريست.

امام(ع) قنداقه‌ي علي اصغر را در دست گرفت و به سوي دشمن رفت؛ فرمود:«اي مردم! اگر به من رحم نمي‌كنيد بر اين طفل ترحم نماييد ... » ...

تيراندازي از بني‌اسد (كه گفته شده است «حرملة بن كاهل» بود) تيري در كمان نهاد و گلوي طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سينه امام(ع) به خون رنگين شد... سر كوچك و گردن ظريف طفل شيرخواره از بدن جدا شده بود...

آتش عشق تو در من شعله‌ور بود اي پدر
پيش تير عشق تو ، قلبم سپر بود اي پدر

1. قَالَ الصَّادِقُ (علیه­السلام): الْخَشْيَةُ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ شُعَاعُ الْمَعْرِفَةِ وَ قَلْبُ الْإِيمَانِ وَ مَنْ حُرِمَ الْخَشْيَةَ لَا يَكُونُ عَالِماً وَ إِنْ شَقَّ الشَّعْرَ فِي مُتَشَابِهَاتِ الْعِلْمِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ وَ آفَةُ الْعُلَمَاءِ ثَمَانِيَةُ أَشْيَاءَ الطَّمَعُ وَ الْبُخْلُ وَ الرِّيَاءُ وَ الْعَصَبِيَّةُ وَ حُبُّ الْمَدْحِ وَ الْخَوْضُ فِيمَا لَمْ يَصِلُوا إِلَى حَقِيقَتِهِ وَ التَّكَلُّفُ فِي تَزْيِينِ الْكَلَامِ بِزَوَائِدِ الْأَلْفَاظِ وَ قِلَّةُ الْحَيَاءِ مِنَ اللَّهِ وَ الِافْتِخَارُ وَ تَرْكُ الْعَمَلِ بِمَا عَلِمُوا. [↑](#footnote-ref-1)